


نوع مقاله: ترویجی

بازکاوی تاریخی پیدایش و تطور تکفیر در غیر امامیه

حمید انصاریان / استادیار گروه معارف اسلامی دانشگاه شهید باهنر کرمان

ansarian162@gmail.com

 orcid.org/0009-0002-9496-8671

پذیرش: ۱۴۰۲/۰۷/۱۷

دریافت: ۱۴۰۲/۰۳/۱۱

چکیده

امروزه یکی از مشکلات جهان اسلام، ظهور گروه‌های تکفیری مانند القاعده و النصره و طالبان و داعش است که به جان مسلمین به‌ویژه شیعیان افتاده و با استناد به سیره صحابه رسول خدا ﷺ، مسلمین را تکفیر کرده، دست به ترور و کشتار آنها زده و جنایاتی انجام می‌دهند. در این مقاله ریشه این جنایات و قتل‌عام‌ها که تکفیر مخالفان و مسلمین است، در سیره صحابه بازکاوی شده و با شیوه کتابخانه‌ای و بررسی اسناد تاریخی، برای بطلان ادعای گروه‌های تکفیری صحابه و سلفی که دست به تکفیر مسلمین و ترور آنها زده، شناسایی و معرفی شده‌اند؛ تا معلوم شود اینها به کدام صحابه رسول خدا و سیره کدام حاکمان و فرقه‌ها اقتدا می‌کنند؛ والا رسول خدا ﷺ و سلف صالح و مسلمانان راستین و شیعیان اهل بیت ﷺ دست به تکفیر و ترور مسلمان‌ها نزده، بلکه از آن نهی کرده‌اند.

کلیدواژه‌ها: تکفیر، امامیه، غیرامامیه، صدر اسلام، حنابله، خوارج، بریهاری، مرداریه، قرامطه.

مقدمه

بقیه روایاتی که منکرین امامت امیرمؤمنان^ع و ائمه اطهار^ع را تکفیر می‌کند، کفر در مقابل ایمان است؛ چون اسلام عامه اهل سنت، نزد اکثریت اندیشمندان شیعی جزو مسلمات تاریخی است.

کتاب‌ها و مقالات مذکور، گرچه وجود این اندیشه تکفیری و افراطی را در غیرشیعه امامیه به اثبات می‌رسانند و به ریشه‌های آن هم کم‌وبیش اشاراتی دارند. ما در این مقاله به دنبال پاسخ به این سؤال اصلی هستیم که آیا در سیره و سلف صالح، تکفیر و ترور وجود داشته است که گروه‌های تکفیری امروزی برای توجیه تکفیر مسلمین و ترور آنها به آن استناد می‌کنند؟ و آیا همان‌طور که گروه‌های تکفیری امروزی در غیرامامیه مطرح هستند، در صدر اسلام هم در غیرامامیه تکوین و تطور داشته‌اند؟ و در کنار این سؤالات اصلی به سؤالات فرعی دیگری نیز مانند تکفیر مسلمین از چه زمانی پدید آمد و چه تطوراتی را پشت سر گذاشت و کدام فرقه‌ها و حکومت‌ها و افراد در تاریخ صدر اسلام دست به تکفیر مسلمین و ترور و کشتار آنها دست زده‌اند؟ پرداخته خواهد شد؛ تا روشن شود که تکفیر مسلمین در سیره پیامبر اکرم^ص و ائمه طاهرین و اصحاب رسول خدا^ص و تکفیر شیعه نبوده و اگر بوده در سیره و رفتار کدام فرقه اسلامی و حاکم اسلامی و افراد و گروه‌هایی بوده است؟

۱. مفهوم تکفیر

تکفیر در لغت به معنای نسبت دادن کفر به شخص یا اندیشه‌ای است. *ابوالعزم* در این باره می‌گوید: مردی را تکفیر کرد؛ یعنی نسبت کفر به او داد و او را کافر شمرد؛ و حکم به تکفیر فردی کرد، یعنی حکم کرد به اخراج فرد از دین جماعت. بنابراین تکفیر در لغت به معنای نسبت انکار حق به کسی دادن و او را به پنهان‌کاری متهم کردن است. ریشه تکفیر از کفر به معنای پوشاندن و انکار کردن است (نجفی، ۱۳۶۷، ج ۱۱، ص ۱۵)؛ و در اصطلاح، تکفیر حداقل به چهار معنا آمده است؛ که دو معنای آن در فقه و دو معنا در کلام مطرح است؛ یکی تکفیر در مقابل ارسال، یعنی به‌هنگام نماز، دست بر روی دست نهادن، که اکثر اهل سنت آن را مستحب، و شیعه آن را جایز نمی‌داند (مرتضی زبیدی، ۲۰۰۸، ج ۷، ص ۴۵۵).

معنای دوم تکفیر، کفره دادن است؛ و معنای سوم آن، تکفیر در مقابل احباط است؛ یعنی پوشاندن گناهان، که یک اصطلاح کلامی

گروه‌های تکفیری مانند القاعده و جمعیت تکفیر و هجرت، تحت تأثیر اندیشه‌های افراطی سید قطب، معتقدند تمام حکومت‌هایی که در کشورهای اسلامی حکمرانی می‌کنند، کافرند و علاوه بر حکومت‌ها، مردم آنها نیز کافرند و تنها راه نیل به اسلام حقیقی، بازگشت به سیره صحابه و سلف است که تنها آنها واقعاً مطابق اسلام عمل می‌کردند و تنها راه خروج از این جامعه کفرآلود، جهاد مسلحانه و مستمر است. بنا بر این اندیشه افراطی، داعش برای تحقق جامعه اسلامی و احیای خلافت اسلامی در عراق و شام اعلام دولت اسلامی کرد؛ ولی تفکر آنها همان تکفیر و ترور بود، که نام جهاد بر آن گذاشته، برای توسعه خلافت اسلامی تلاش کردند؛ چون تمام مسلمانان و شیعیانی که در مقابل آنها قرار داشتند را تکفیر کرده؛ مجوز قتل و کشتار زنان و فرزندان آنها را صادر کرده و هزاران مسلمان و شیعه بی‌گناه را در عراق و سوریه و دیگر کشورها را از دم تیغ بی‌رحمانه گذراندند و جنایات کم‌سابقه‌ای را مرتکب شدند.

مراجع و علمای جهان تشیع و علمای اهل سنت در مقابل این گروه‌های افراطی و تکفیری ایستادند؛ و برگزاری کنگره جهانی جریان‌های افراطی و تکفیری در همین راستا در سال‌های اخیر برگزار شد و دهها کتاب و مقاله و پایان‌نامه در این رابطه منتشر گردید.

نتیجه کلی که از *کتاب‌شناسی تکفیر* (نصر اصفهانی، ۱۳۹۳) منتشر گردید، می‌توان گفت این است که اصولاً خاستگاه تکفیر و ترور مسلمانان و مؤمنان، امروزه در غیرامامیه مطرح و توسعه پیدا کرده است و مذهب شیعه و ائمه آن، و فقها و علمای شیعه، اصولاً تکفیر و ترور مسلمانان را جایز نمی‌دانند و بیش از همه، خود قربانی این جریان بوده است و اگر افرادی مانند *موسی جاراالله* و *عبدالرحمن دمشقیه* و *عبدالملک شافعی*، اتهام مذهب تکفیری به مذهب شیعه زدند؛ دانشمندانی مانند علامه *شرف‌الدین در کتاب الفصول المهمه فی تألیف الامة* (۱۹۵۸م) پاسخ آنها را به‌خوبی داده‌اند و مقاله «تکفیر در روایات شیعه؛ حقیقت یا تهمت؟!» (جابری اربابی، ۱۳۹۶)، روایاتی که از ائمه اهل بیت^ع در مورد تکفیر صادر شده، دسته‌بندی کرده و نتیجه‌گیری می‌کند که اکثر این روایاتی که مثلاً خوارج و قدریه و مرجئه را تکفیر کرده، مختص شیعه نیست و در روایات اهل سنت هم آمده است؛ و از دیدگاه شیعه، تنها تکفیر نواصب و برخی غلات واقعیت دارد. یعنی کفر در مقابل اسلام به آنها نسبت داده شده؛ و

است. معنای چهارم آن که یک اصطلاح کلامی است، مورد بحث ماست و به معنای نسبت دادن کفر به کسی است. در این پژوهش تکفیر مسلمانان در تاریخ صدر اسلام، بررسی خواهد شد.

۲. پیدایش تکفیر

براساس نقل منابع تاریخی، اولین موردی که از تکفیر دوره رسول خدا ﷺ رخ داد، داستان *اسامه بن زید* است که در سال هشتم هجری پدید آمد. رسول خدا ﷺ *اسامه* را به سوی یهودیان که در یکی از روستاهای فدک زندگی می کردند، اعزام کرد تا آنها را به اسلام یا قبول شرایط ذمه دعوت کند. یکی از یهودیان به نام *مرداس* به استقبال مسلمانان شتافت؛ درحالی که به یگانگی خدا و رسالت رسول خدا ﷺ شهادت می داد و *اسامه* به تصور اینکه این یهودی می خواهد بدین وسیله جانش را حفظ کند (و درواقع مسلمان نشده است)؛ او را کشت و اموالش را به غنیمت گرفت. خبر به رسول خدا ﷺ رسید؛ حضرت سخت ناراحت شدند و به *اسامه* فرمودند: تو مسلمانی را کشتی؟! *اسامه* گفت: این مرد از ترس جان و برای حفظ اموال خود اظهار اسلام کرد. پیامبر ﷺ فرمودند: آیا تو قلب او را شکافتی و از درون او باخبر شدی؟ *اسامه!* تو او را کشتی درحالی که به یگانگی خدا شهادت داد. *اسامه* گفت: او می خواست با این گفتار، از کشته شدن نجات یابد؛ حضرت فرمود: با اینکه لا اله الا الله گفت، او را کشتی؟ *اسامه* می گوید: پیامبر ﷺ این جمله را آن قدر تکرار کرد که من آرزو کردم ای کاش قبلاً مسلمان نشده بودم (بخاری، ۱۴۰۷ق، ج ۵ ص ۱۶۴).

مورد دیگر در تفسیر *ابن کثیر* روایتی از *ابن عباس* در ذیل آیه شریفه ۹۴ سوره «نساء» نقل شده است، که هم شأن نزول آیه است، که نهی از تکفیر مسلمین کرده است؛ و هم می تواند مصداقی از تکفیر مسلمین در دوره رسول خدا ﷺ باشد. از *ابن عباس* نقل شده است که فردی از قبیله بنی سلیم به فردی از اصحاب رسول خدا ﷺ گذر کرد که گوسفندش را می چرانید. آن صحابی به ایشان سلام کرد؛ گفتند او سلام نمی کند مگر به خاطر اینکه جانش را از دست ما نجات دهد؛ لذا بر او حمله کردند و او را به قتل رساندند و گوسفندش را نزد رسول خدا ﷺ آوردند. در اینجا بود که ابن آبه نازل شد: ای کسانی که ایمان آوردید، هنگامی که در راه خدا گام برمی دارید، تحقیق کنید و برای سرمایه ناپایدار دنیا به کسی که اظهار اسلام و بر شما سلام می کند، نگویید مسلمان و مؤمن نیستی؛ زیرا غنایم

فراوانی نزد خداوند است (ابن کثیر، ۱۳۶۸ق، ج ۲، ص ۵۸۳). در قصه *اسامه*، ایشان کفر آن مرد یهودی را استصحاب کرد و او را کافر شمرد و به اسلام آوردن او توجه نکرد و قتل او را مباح دانست و او را کشت و اموالش را به غنیمت گرفت و مورد توبیخ رسول خدا ﷺ قرار گرفت؛ و در مورد دوم، تعبیر روایت این است که فردی از قبیله بنی سلیم به فردی از اصحاب رسول خدا گذر کرد؛ یعنی او مسلمان شده بود؛ ولی آنها گفتند او مؤمن نیست؛ اظهار اسلام هم فقط برای حفظ جانش بوده؛ لذا او را تکفیر کرده و کشتند و گوسفندش را به غنیمت گرفتند. این دو قضیه، حکایت از پیدایش تکفیر و تکوین آن در زمان رسول خدا ﷺ می کند، که خداوند متعال با نازل کردن این آیه، به آن واکنش نشان می دهد و تکفیر مسلمین را تحریم می فرماید؛ و رسول خدا نیز از تکفیر مسلمان نهی می فرماید.

۳. تکفیر در دوره ابوبکر

موردی که در این دوره اتفاق افتاد و تحولی در مسئله تکفیر محسوب می شود داستان *خالد بن ولید* و *مالک بن نویره* است که به اختصار آن را نقل می کنیم: *مالک بن نویره* در زمان رسول خدا ﷺ به مدینه آمد و توسط ایشان مسلمان شد و از حضرت توصیه ای خواست؛ پیامبر ﷺ او را به امیر مؤمنان علی ﷺ سفارش کرد. بدین وسیله *مالک* جانشین رسول خدا ﷺ را شناخت. *مالک بن نویره* که رئیس قبیله بنی یربوع بود و دارای طبع شعر و همتی بلند بود، بعد از رحلت رسول خدا ﷺ با جماعتی از بنی تمیم به مدینه آمد و دید *ابوبکر* بر منبر رسول خدا ﷺ نشسته است؛ به او گفت: چه کسی تو را بر این منبر نشانده؛ درحالی که رسول خدا ﷺ علی ﷺ را وصی و جانشین خود قرار داد و مرا به ولایت ایشان سفارش کرد؟

ابوبکر فرمان داد او را از مسجد بیرون کنند. *خالد بن ولید* و قنفذ او را از مسجد بیرون کردند. *مالک* به قبیله خود بازگشت و به مردم قبیله خود که می خواستند از دادن زکات خودداری کنند، نصیحت کرد و گفت: ما مسلمانییم و دین اسلام را پذیرفته ایم؛ لکن شما زکات را نگه دارید تا به وصی رسول خدا ﷺ برسانیم (ذهبی، ۴۱۹ق، ج ۳، ص ۳۲).

ابوبکر، *خالد بن ولید* را خواست و به او گفت: می دانی اخیراً *مالک* به ما چه گفت؟ من نگرانم از اینکه بر علیه ما کاری کند که قابل التیام نباشد؛ تو او را بکش؛ و *خالد* را به سوی *مالک* گسیل داشت. وقتی *خالد بن ولید* وارد منطقه شد، با همراهانش آنها را محاصره

ابوبکر می‌خواندند که مواردی از آن را مردم عراق شنیده‌اند؛ و مردم عراق از قرائت ابن مسعود تبعیت می‌کنند که در مواردی مردم شام از آن اطلاعی در دست ندارند؛ و هر گروه، دیگری را تکفیر می‌کرد (ابن اثیر، ۱۹۶۵، ج ۳، ص ۱۱).

بنابراین گزارش اختلاف قرائت‌ها موجب تکفیر شده بود که با تدبیری

که اندیشیده شده اختلاف برچیده شد و باب این تکفیر برچیده شد.

اما تحولی که در مسئله تکفیر ایجاد شد، در بحث تکفیر خلیفه مسلمین توسط عایشه همسر رسول خدا ﷺ و محمد بن ابی بکر بود و گرچه مخالفان سیاسی و معترضان به عثمان، مانند عمار یاسر و بسیاری از اصحاب رسول خدا، اعتراضات خود را در قالب تکفیر مطرح می‌کردند؛ ولی تکفیر آنها و کفری که به عثمان نسبت می‌دادند، کفر به معنای ارتکاب معصیت بود، نه کفر در مقابل اسلام؛ ولی کفری که عایشه و محمد بن ابی بکر به عثمان نسبت می‌دادند، کفر در مقابل اسلام بود و این معنا باب جدیدی در مسئله تکفیر باز کرد، که آن تکفیر خلیفه مسلمین بود. شاهد این مطلب عبارتی است که در تاریخ طبری آمده و از قول عایشه نقل شده است: نعلی (ریش پهن) را بکشید؛ زیرا او کافر شده است (طبری، ۱۴۰۸ ق، ج ۳، ص ۵۲۳). یا این روایت که مثلاً محمد بن ابی بکر در پاسخ به عثمان گفت: اگر پدرت تو را می‌دید که دست در محاسن من گذاشته‌ای، تو را می‌کشت؛ بر آشفت و گفت: اگر پدرم بود و تو را به چنین صفاتی می‌دید، تو را تکفیر می‌کرد (تقی، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۲۸۴).

بنابراین باب تکفیر خلیفه مسلمین به دین ترتیب مفتوح گردید که تحولی در مسئله تکفیر محسوب می‌شود و تکفیر مخالفان سیاسی هم در سیره عثمان نسبت به محمد بن ابی بکر مشاهده می‌شود.

۵. تکفیر در دوره خلافت امام علی

ماجرای قتل عثمان منشأ اشعاب در جامعه اسلامی گردید. مقدسی معتقد است ریشه اختلاف شیعه و خوارج و مرجئه و معتزله، قتل عثمان است و ریشه تمام مذاهب اسلامی نیز همین چهار فرقه هستند (مقدسی، ۱۳۸۵، ص ۳۷).

بعد از قتل عثمان، مهاجرین و انصار در خانه امیرمؤمنان رفتند و با ایشان به عنوان خلیفه رسول خدا بیعت کردند و امام امور جامعه اسلامی را به عهده گرفتند؛ ولی ناگهین پیمان شکستند و جنگ جمل را راه انداختند و قاسطین جنگ صفین را تدارک دیدند و

کردند و در آنجا مسائلی پیش آورد، تا آنجا که دستور داد پسرعموهای مالک را گردن بزنند. آنها گفتند: ما مسلمان هستیم؛ چرا دستور قتل ما را صادر می‌کنی؟

و پیرمردی از آنان گفت: مگر ابوبکر دستور نداده که کسانی که به سوی قبله نماز می‌گزارند را حق ندارید بکشید؟ خالد گفت: شما اصلاً یک لحظه هم نماز نخوانده‌اید. یکی از همراهان خالد به نام قتاده، گفت: من شاهد بودم که آنها و قبیله آنها پشت سر ما نماز خواندند؛ ولی خالد شهادت قتاده را نپذیرفت و دستور داد آنها را یکی پس از دیگری گردن زدند. نوبت به مالک رسید؛ مالک گفت: آیا دستور قتل مرا می‌دهی در حالی که من مسلمان هستم و به سوی قبله نماز می‌گزارم؟ خالد گفت: اگر مسلمانی چرا زکات نمی‌دهی؟

مالک گفت: پیامبر دستور دادند که ما زکات را به خلیفه واقعی ایشان بپردازیم؛ و این گونه سخنان بین خالد و مالک رد و بدل شد تا اینکه خالد گفت: هیچ راهی ندارم جز آنکه تو را بکشم! مالک به همسرش نگاهی کرد و گفت: تو برای رسیدن به این زن می‌خواهی مرا بکشی؟ خالد گفت: نه، تو را به خاطر خروجت از اسلام می‌کشم و او را کشت و سر بریده او را برای پختن غذا، زیر دیگ قرار داد و همان شب به همسرش تجاوز کرد (همان، ص ۳۳).

این داستان سندی بر حقانیت اعتقاد شیعه امامیه مبنی بر خلافت بلافضل امیرمؤمنان علی بن ابیطالب، و دلیلی بر تکفیر مخالفان سیاسی خلیفه اول توسط خالد بن ولید است؛ و این جریان تحولی در مسئله تکفیر مسلمین محسوب می‌شود؛ چون باب تکفیر مخالفان سیاسی در این داستان مفتوح گردید و مالک بن نویره و اعضاء قبیله او که قائل به خلافت و امامت حضرت علی بعد از پیامبر بودند، توسط خالد بن ولید تکفیر شدند و متهم به خروج از اسلام شده، کشتن آنها روا دانسته شد و به شهادت رسیدند.

۴. تکفیر در دوره عثمان

یکی از مسائلی که در دوره عثمان باعث تکفیر مسلمین توسط همدیگر شد، اختلاف قرائت‌های قرآن بود. حدیقه بن یمان می‌گوید: ای خلیفه مسلمین، بدون پرده‌پوشی هشدار می‌دهم که این امت را دریاب، قبل از آنکه گرفتار همان اختلافی شوند که یهود و نصارا به آن گرفتار شدند. عثمان پرسید موضوع چیست؟ حدیقه گفت: در جنگ ارمستان شرکت داشتیم؛ در آنجا مردم شام، قرآن را به قرائت

مسلمان و یگانه‌پرست هستند؛ لذا احکام اسلام بر آنها مترتب است؛ یعنی قتل آنها جایز نیست و نکاح با آنها جایز است؛ وارث بین آنها جاری است؛ تنها در صورتی قتل مرتکبین کبیره جایز است که با ما وارد جنگ شده باشند (اشعری، ۱۴۰۰ق، ج ۱، ص ۱۸۳).

بنابراین اباضیه دست از تکفیر مسلمین و قتل و کشتار آنها برداشتند و این سیر تعدیل باعث پیدایش گروه و فرقه تفریطی به نام مرجئه گردید که به تفریط گرویدند و معتقد شدند که حکم صاحب گناه کبیره را باید تا روز قیامت به تأخیر انداخت و اصولاً معصیت اگر همراه با ایمان باشد، ضرری نمی‌رساند و شهادت به کفر مسلمانان و بیزاری از آنان بدعت است (ذهبی، ۱۴۱۹ق، ج ۵، ص ۱۵۲). بنابراین مرجئه هیچ‌یک از فرقه‌های اسلامی را تکفیر نمی‌کردند و همه را بر دین اسلام و ایمان می‌دانستند و عمل را جز ایمان نمی‌دانستند و هر نوع عمل اگر همراه با اظهار اسلام باشد برای اینکه بتوان به ایمان فرد حکم کرد، کافی است و تمام اطراف نزاع و خصومت بین مسلمان‌ها محکوم به ایمان هستند. ایمان امام علی^ع و معاویه و امام حسین^ع و یزید در یک سطح است. بنابراین مرجئه درست در مقابل خوارج افراطی قرار می‌گیرند و اینها هم مانند خوارج به اسلام اصیل ضربات جبران‌ناپذیری وارد کردند و باعث توجیه ظلم ستم‌کاران و حاکمان بنی‌امیه و بی‌اعتنایی به احکام الهی و انحطاط اخلاقی و اباحه‌گری شدند.

در ادامه بررسی تکفیر از دیدگاه فرقه‌های کلامی اهل سنت به‌ویژه معتزله و اشاعره و اهل حدیث و اهل رأی خواهیم پرداخت.

۷. معتزله و تکفیر

معتزله به دو گروه اطلاق شده است: یکی معتزله سیاسی و دیگری معتزله کلامی. معتزله سیاسی همان قاعدین هستند که از بیعت با امام علی^ع خود داری کردند و از او کناره‌گیری کردند. در میان معتزله سیاسی، تکفیر مسلمانان دیده نمی‌شود؛ چون نسبت به کفر و ایمان افراد هیچ‌گونه اظهارنظری نمی‌کنند؛ اما معتزله کلامی گروهی هستند که به رهبری *واصل بن عطا* فرقه‌ای تشکیل دادند. مسعودی می‌گوید: اعتزال از این اصل گرفته شده که چون *واصل بن عطا* معتقد بود فاسق نه مؤمن است و نه کافر؛ معتزله نامیده شدند (مسعودی، ۱۹۸۵، ج ۵، ص ۲۲).

بنابراین معتزله کلامی، دست از تکفیر مرتکبین کبیره برداشتند؛

در حین جنگ صفین، گروهی افراطی و تکفیری پیدا شدند که به خوارج معروف شدند و خوارج امام علی^ع و تمام شیعیان او و معاویه و همه کسانی که به حکمت رضایت دادند را تکفیر کردند (مسعودی، ۱۹۸۵، ج ۲، ص ۱۴۱). آنها معیار جدیدی برای تکفیر مسلمین ابداع کردند و هر کس گناه کبیره انجام دهد را کافر دانستند و بر این اساس، عثمان، طلحه، زبیر، معاویه و یاران او و امام علی^ع و شیعیان او، همه را تکفیر کردند. لذا خوارج تکفیر مسلمین را بسیار گسترش دادند؛ چون معیار آن را تغییر دادند؛ بدین ترتیب تحولی بزرگ در مسئله تکفیر پدید آوردند.

۶. ازارقه؛ افراطی‌ترین گروه تکفیری خوارج

همان‌طور که امیرمؤمنان علی^ع پیش‌بینی کرده بود، خوارج از بین نرفتند و در سال‌های بعد، *نافع بن الازرق* ظهور کرد. او معیار گناه کبیره را به گناه صغیره هم سرایت داد و عقابندی را اظهار کرد که دامنه تکفیر مسلمین را گسترش داد. این گروه افراطی، تمام فرقه‌های اسلامی غیر از خودشان را تکفیر می‌کردند و زنان و فرزندان و حتی اطفال و کودکان آنها را هم کافر دانستند. اینها قاعدین از خوارج را هم کافر می‌خواندند و می‌گفتند چون همراه ازارقه وارد جنگ نشده‌اند، کافرند و کشتن کفار و مخالفان خود و زنان و اطفال آنها را مباح می‌دانستند و معتقد بودند حتی زنان و کودکان مخالف خود را باید از دم تیغ بگذرانند (اشعری، ۱۴۰۰ق، ج ۱، ص ۸۶). در گزارش‌هایی تاریخی هم که در مورد ازارقه در منابع تاریخی مانند *تاریخ طبری* آمده است، اوج افراطی‌گری ازارقه را در بعد رفتار و عمل و اوج قساوت و بی‌رحمی آنها را نسبت به مسلمانان بی‌گناه و زنان و کودکان و حتی اطفال آنها مشاهده می‌کنیم (طبری، ۱۴۰۸ق، ج ۸، ص ۳).

البته عقاید افراطی و تکفیر گسترده مسلمین و کشتار بی‌رحمانه آنها، باعث انشعاب در خوارج ازارقه شد و فرقه‌های معتدل‌تری به‌لحاظ نظری و عملی، مانند صفریه و تجدیه و اباضیه ایجاد شدند (بغدادی، ۱۹۴۸، ص ۶۵).

در سیر تحولات مسئله تکفیر اباضیه، با معنای جدیدی که برای کفر کردند، که یکی از معانی قرآنی است، تحولی در مسئله تکفیر پدید آوردند؛ چون گفتند مرتکب کبیره، کافرند؛ ولی کفری که اینها دارند، از نوع کفران نعمت است نه کفر در مقابل اسلام، که آنها را از ملت اسلام خارج کند؛ و مرتکبین کبیره مشرک هم نیستند؛ یعنی

ولیعقیده دیگری که به گونه‌های دیگر باب تکفیر مسلمین را گشود، در آنها پدید آمد و آن مسئله خلق قرآن بود. معتزله کلامی معتقد شدند کلام خدا مخلوق و حادث است و اعتقاد به قدیم بودن قرآن کفر است؛ و برخی از آنها گفتند هر کس به مخلوق بودن قرآن معتقد نباشد، از دین خارج شده و خونس حلال است (حیدر، ۱۳۹۲، ج ۳، ص ۲۶۵). یکی از فرقه‌های معتزله کلامی به نام مرداریه، از پیروان عیسی بن صبیح هستند. او عقایدی را مطرح کرد که دامنه تکفیر مسلمین را گسترش داد. ایشان مخالف شدید عقیده اهل سنت در مورد قرآن بود و معتقد بود که هر کس به قدیم بودن قرآن معتقد باشد، کافر است؛ هر کس قائل به مخلوق بودن افعال خداوند باشد، کافر است؛ هر کس قائل به امکان رویت خداوند باشد، کافر است؛ هر کس به جبر معتقد باشد کافر است. و از عقاید سیاسی او این بود که هر کس ملازم سلطان باشد، کافر است؛ نه کسی از او ارث می‌برد و نه او از کسی ارث می‌برد.

لازمه این دیدگاه افراطی مرداریه تکفیر اکثریت مسلمانان آن زمان است؛ به گونه‌ای که برخی از معاصران ایشان گفتند اگر چنین است که تو می‌گویی، تنها تو و دو سه تن دیگر وارد بهشت می‌شوند (ذهبی، ۱۴۱۹ق، ج ۹، ص ۲۱۸).

لازمه این دیدگاه افراطی مرداریه تکفیر اکثریت مسلمانان آن زمان است؛ به گونه‌ای که برخی از معاصران ایشان گفتند اگر چنین است که تو می‌گویی، تنها تو و دو سه تن دیگر وارد بهشت می‌شوند

بنابر نقل بغدادی،/حمدبن حنبل در مورد تکفیر مسلمین افراط می‌کرد و با جنازه کسانی که به آفرینش قرآن عقیده داشتند، همچون کافران رفتار می‌کرد؛ به تشییع جنازه آنان نمی‌رفت و بر آنها نماز نمی‌خواند؛ و هر کس را که به آفرینش قرآن عقیده داشت و بر اهل حدیث خرده می‌گرفت، کافر و بی‌دین می‌خواند (بغدادی، ۱۹۴۸، ص ۱۵۱؛ ابن ابی‌یعلی، ۱۹۵۲، ج ۱، ص ۱۳۸).

بنابراین گزارشات تاریخی/حمدبن حنبل، تکفیر مسلمین را گسترش داد و تمام کسانی که عقیده حنبله را قبول نداشتند، تکفیر می‌کرد و لازمه این دیدگاه افراطی این بود که هر کس حنبلی نباشد، کافر است؛ چون طبق این دیدگاه، تمام معتزله و شیعه امامیه و مالکی‌ها و شافعی‌ها و حنفی‌ها، چون قائل به مخلوق بودن قرآن بودند، تکفیر می‌شدند و تمام دانشمندان فلسفه و کلام از همه فرقه‌های اسلامی، چون به دنبال علم کلام می‌رفتند، تکفیر می‌شدند؛ به گونه‌ای که یکی از حنبله به نام/بوحاتم بن خاموش که به قول ذهبی محدث بود، می‌گوید: هر کس حنبلی نباشد، مسلمان نیست (ذهبی، ۱۴۱۹ق، ج ۲۹، ص ۳۰۳)؛ و عالمان حنبلی افراطی دیگری مانند برهاری نیز همین دیدگاه افراطی را در تکفیر مسلمین ترویج کردند.

لازمه این دیدگاه افراطی مرداریه تکفیر اکثریت مسلمانان آن زمان است؛ به گونه‌ای که برخی از معاصران ایشان گفتند اگر چنین است که تو می‌گویی، تنها تو و دو سه تن دیگر وارد بهشت می‌شوند (ذهبی، ۱۴۱۹ق، ج ۹، ص ۲۱۸).

۸. اهل حدیث و تکفیر

فقهای اهل سنت به لحاظ روشی، به دو دسته کلی تقسیم می‌شوند: یکی اهل رأی و دیگری اهل حدیث؛ گروه اول که مرکز آنها عراق بود، در به دست آوردن احکام شرعی افزون بر کتاب و سنت از عقل نیز به نحو بسیار گسترده بهره می‌گرفتند؛ قیاس را معتبر شمرده و آن را حتی بر نقل مقدم می‌دانستند. اینها به اصحاب رأی شهرت یافتند که در رأس آنها/بوحنیفه بود.

گروه دیگر اهل حدیث‌اند که مرکز آنها حجاز بود؛ اینها در به دست آوردن احکام شرعی تنها به ظواهر قرآن و سنت استناد می‌کردند و استفاده از عقل را به طور مطلق انکار می‌کردند و در رأس آنها مالک بن انس، محمدبن ادریس شافعی و/حمدبن حنبل بودند.

ویژگی مهم اهل حدیث این است که این شیوه فقهی را در کلام و اعتقادات هم سرایت دادند و منکر کلام عقلی شدند و با هرگونه اندیشه‌ورزی در حوزه دین مخالفت کردند. مهم‌ترین چهره آنها/حمدبن حنبل است که دیدگاه ایشان را در مورد تکفیر بررسی می‌کنیم:

۹. اشاعره و تکفیر

با این کار بسیاری از علما به سوء اعتقاد و کفر و زندقه متهم شدند، که ابن جریر طبری یکی از آنهاست که مورد خشم و غضب حنبله قرار گرفت و با آن جایگاه علمی و اجتماعی، متهم به کفر و الحاد گردید؛ چون در یک مسئله اعتقادی با آنها مخالفت کرده بود. لذا خانه او را سنگ‌باران کردند و زمانی که فوت کرد، نگذاشتند او را در روز دفن کنند و او را شبانه دفن کردند (حیدر، ۱۳۹۲، ج ۴، ص ۵۹).

در مورد حنفی‌ها که اهل رأی محسوب می‌شوند، دیدگاه‌شان را در قسمت بعد مورد بررسی قرار خواهیم داد.

۱۰. اهل رأی و تکفیر

ابوحنیفه به دلیل گرایش به تشیع، ولو زبیده، و احترام و گرایش به اهل بیت پیامبر ﷺ و تحت تعلیمات آنها، قائل به تکفیر مسلمانان نیست؛ چون طبق نقل *تفتازانی*، ابوحنیفه گفته است که من هرگز احدی از اهل قبله را تکفیر نمی‌کنم و اختلاف با آنان را مایه خروج از اسلام نمی‌دانم (تفتازانی، ۱۴۰۹ق، ج ۵، ص ۲۲۷). دیگران نیز همین را از ایشان نقل کرده‌اند و گفته‌اند که ابوحنیفه احدی از اهل قبله را تکفیر نکرد. ابن حزم می‌گوید: طایفه حنفی بر این اعتقادند که ابوحنیفه هیچ مسلمانی را تکفیر نکرده است (اندلسی، بی تا، ج ۲، ص ۲۹۱) و شاگردان برجسته او مثل ابویوسف و محمد بن حسن شیبانی نیز همین نظر را داشته‌اند؛ ولی برخی از فقهای حنفی مانند *وکیع بن جراح* بن ملبیح که متولد ۱۳۹ بود و جانشین *سفیان ثوری* شده بود، فتوا داد که بلند گفتن بسم الله بدعت است و هر کس شک کند که قرآن غیر مخلوق است، کافر است؛ و می‌گفت اگر کسی گمان کند قرآن مخلوق است، گمان کرده قرآن حادث است؛ و هر کس گمان کنند که قرآن حادث است، کافر شده است (امین، ۱۴۰۶ق، ج ۳، ص ۳۰۴). لازمه این فتوا، تکفیر اکثر فرقه‌های اسلامی است که قائل به حدوث و مخلوق بودن قرآن هستند؛ مانند معتزله و شیعه امامیه و غیره. بنابراین حنفی‌ها هم، به دام تکفیر مبتلا شدند؛ گرچه ابوحنیفه و شاگردان برجسته او هیچ مسلمانی را تکفیر نکردند. در پایان به دیدگاه دو فرقه دیگر یعنی کیسانیه و قرامطه در مورد تکفیر، به نحو اختصار می‌پردازیم:

۱۱. کیسانیه و تکفیر

کیسانیه در اواخر قرن اول هجری پدید آمدند. این فرقه معتقد به امامت محمد بن علی معروف به محمد حنفیه شدند؛ و برخی از

در قرن دوم هجری دو جریان کلامی معتزله و اصل حدیث مطرح بودند و در مقابل هم قرار گرفتند و همان‌طور که گذشت، معتزله اهل حدیث را تکفیر می‌کردند و اهل حدیث نیز معتزله و شیعه و اکثریت مسلمین را تکفیر می‌کردند. در اوائل قرن چهارم هجری مذهب اشعری در پوشش دفاع از عقاید اهل حدیث و در عمل به منظور تعدیل این دو جریان، و نشان دادن راه اعتدال و میانه، ظهور کرد و در بحث خلق قرآن که مسئله اصلی اختلاف بین معتزله و اهل حدیث شده بود، قائل به تفصیل شد و کلام خدا را به نفسی و لفظی تقسیم کرد؛ کلام نفسی را صفت خدا و قدیم دانست و کلام لفظی را حادث و مخلوق دانست و در بحث ایمان و کفر نیز ایمان را باور قلبی خداوند دانست و گفت: گناه و فسق موجب سلب ایمان نمی‌شود و مرتکب کبیره را مؤمن دانست (حیدر، ۱۳۹۲، ج ۴، ص ۵۹).

حنبله دامنه تکفیر مسلمین را بسیار گسترش داده بودند و اشعری با این آراء خود، به مقابله با آنها پرداخت و اشاعره به تبع او به مقابله با حنبله برخاستند و گفتند هر کس خداوند را آن‌طور که ما می‌شناسیم نشناسد، کافر است؛ و اشاعره نیز به دام تکفیر افتادند و در مقابل حنبله مقابله به مثل کردند و گفتند: عدول از مذهب اشعری، ولو به اندازه یک وجب، موجب کفر می‌گردد (همان).

بنابراین اشاعره دامنه تکفیر مسلمین را محدود کردند و در بحث خلق قرآن، دیدگاه معتدلی ارائه کردند؛ ولی نتوانستند باب تکفیر مسلمین را مسدود کنند و تکفیر، توسط اشاعره نیز گسترش یافت؛ زیرا اشاعره علاوه بر حنبله، شیعیان و خوارج را به دلیل اینکه اینها نماز جمعه را در دوره غیبت امامشان واجب نمی‌دانند، کافر می‌دانستند و حتی کسانی که اجماع را حجت نمی‌دانستند، مانند خوارج و برخی شیعیان را کافر می‌خواندند و این تکفیرها بالا گرفت، به گونه‌ای که وقتی در سال ۳۳۳ق *ابوالحسن اشعری* از دنیا رفت، به دلیل دشمنی که بعضی مخالفان او داشتند، قبر او را از ترس اینکه نبش قبر شود، مخفی نگه داشتند؛ چون حنبله او را تکفیر می‌کردند و ریختن خون او را مباح می‌دانستند.

نزاع بین حنبله و اشاعره آن قدر بالا گرفت که اگر یکی از اشاعره از دنیا می‌رفت، حنبله اعلام می‌کردند کسی به تشییع جنازه او نرود و برخی از علما حنبلی فتوا دادند که ذبیحه اشعری حرام است؛ چون اینها کافرنند و کار به جایی رسید که علما، یکدیگر را تفتیش عقیده می‌کردند و

کافر است، و شافعی هم در مورد کفر روافض با ما هم عقیده است (هیتمی، ۱۹۹۷، ص ۱۵۲).

بنابراین فقهای اهل سنت، کیسانیه که باب تکفیر شیخین و تکفیر عایشه را باز کردند و رافضی خوانده شدند را تکفیر کردند؛ و امامان شیعه امامیه هم این فرقه را به دلیل غلو، تکفیر کردند و سب و لعن و تکفیر شیخین و عایشه را تجویز نکردند و اهل سنت را مسلمان دانسته و شیعیان را به عیادت آنها و شرکت در تشییع جنازه آنها و نماز خواندن با آنها سفارش کردند (حرعاملی، ۱۴۱۴ق، ج ۵، ص ۳۸۲).

۱۲. قرامطه و تکفیر

یکی از فرقه‌های اسماعیلیه که از غلات بودند، قرامطه هستند. قرامطه منسوب به فردی *ام‌قرمطویه*، *حملان بن اشعث* که به جهت سرخی چشم یا کوتاهی پا، قرمط خوانده می‌شد، هستند. او یکی از رؤسای مبارکیه بوده است (نوبختی، ۱۳۵۵ق، ص ۴۱).

مبارکیه قائل به امامت *محمد بن اسماعیل* بوده‌اند؛ و لی قرمطویه، پا را فراتر گذاشته و معتقد بود پس از پیامبر ﷺ هفت امام وجود دارد که هفتمین آنها *محمد بن اسماعیل* است و علاوه بر اینکه امام قائم و مهدی موعود است، رسول خدا نیز هست. ایشان شریعت جدید خواهد آورد و شریعت محمد ﷺ را نسخ خواهد کرد (خمینی، ۱۳۸۹، ص ۱۰۷۶).

قرامطه بر این باور بودند که *محمد بن اسماعیل* نمرده و زنده است و در بلاد روم سکونت دارد و از پیامبران اولوالعزم است؛ و پیامبران اولوالعزم نزد آنان عبارت بودند از: نوح، ابراهیم، موسی، عیسی، محمد ﷺ علی و محمد بن اسماعیل (همان).

قرامطه تمام فرائض را دارای ظاهر و باطن دانسته و معتقد شدند در عمل به ظواهر، هلاکت و بدبختی است. ایشان همانند ازارقه، قائل به مباح بودن قتل تمام اهل قبله بودند؛ و معتقد بودند همه آنها را باید کشت؛ و این را باید از قائلین به امامت موسی بن جعفر ﷺ آغاز کرد (همان). حلال و مباح بودن جان و مال مسلمانان غیر اسماعیلی، جزء عقاید اصلی قرامطه بحرین بود (بهمن پور، ۱۳۸۶، ص ۶۲).

بنابراین قرامطه مانند ازارقه، تمام فرقه‌های اسلامی به‌ویژه شیعیان امامیه را تکفیر می‌کردند و کشتن آنها را مباح و غارت اموال آنها را مجاز می‌شمردند؛ چون به اعتقاد آنها که غالی بودند، *محمد بن اسماعیل* را در حد پیامبر و امام بالا می‌بردند و دین و شریعت او را نسخ‌کننده شریعت اسلام می‌دانستند. بنابراین طبق این اعتقاد، تمام

فرقه‌های کیسانیه قائل به مهدویت محمد حنفیه شدند که در جبل رضوی زنده است (بیرونی، ۱۳۸۶، ص ۲۱۲).

شیخ مفید در مورد این فرقه می‌گوید: اولین گروه از فرقه‌های امامیه که از حق فاصله گرفتند، کیسانیه بودند و آنها پیروان مختار بودند (سید مرتضی، ۱۴۱۳ق، ص ۲۹۶).

کیسانیه به امامت امام علی ﷺ تأکید داشتند و غاصبان خلافت و رهبری جامعه را گمراه و کافر می‌دانستند. طبق گزارش نوبختی، کیسانیه، *ابوبکر* و *عمر* و *عثمان* و *معاویه* و *یاران* او و *طلحه* و *زبیر* و *عایشه* را تکفیر می‌کردند. برخی از شاخه‌های کیسانیه به غلو نیز اعتقاد داشتند و آغاز غلو از این فرقه است (نوبختی، ۱۳۵۵ق، ص ۴۱).

براساس این گزارش، کیسانیه باب تکفیر شیخین و دیگر خلفا و معاویه را باز کردند و این تکفیر با فضای عمومی آن زمان که علیه خاندان بنی‌امیه بود، هماهنگی داشت و مورد توجه قرار می‌گرفت و این فرقه به تکفیر شیخین، معاویه، عثمان، طلحه، زبیر و عایشه و طرفداران بنی‌امیه دامن زدند و آن را گسترش دادند. گرچه کیسانیه در قرن سوم منقرض شدند و از بین رفتند؛ ولی تکفیر اینها در لایه‌هایی از جامعه همچنان باقی ماند.

البته کیسانیه به دلیل اعتقاد به تناسخ و غلوی که در بعضی از آنها پدید آمد، توسط ائمه شیعه امامیه مانند امام هشتم ﷺ تکفیر شدند (مجلسی، ۱۳۶۲، ج ۲۵، ص ۲۷۳). اگر این فرقه را جزء غلات بدانیم (نوبختی، ۱۳۵۵ق، ص ۵۳)، کیسانیه جزء فرقه‌های اسلامی محسوب نمی‌شوند و به این گروه، رافضی گفته شد و رافضی کسی تعریف شد که شیخین را تکفیر می‌کند و به آنها سب و لعن می‌کند و در مقابل، فقهای اهل سنت روافض را تکفیر کردند و برخی از آنها منکرین خلافت *ابوبکر* و *عمر* و حتی *عثمان* را کافر شمردند. صاحب *متاع الاسماع* معتقد است که دیدگاه *ابوحنیفه* در مورد منکرین خلافت *ابوبکر* و *عمر* و سب و لعن‌کننده این دو این است که آنها کافر هستند (مقریزی، ۱۴۲۰ق، ج ۹، ص ۲۰۸). *محمد بن حنبل* روافض را که سب و لعن *ابوبکر* و *عمر* می‌کنند و آن دو را تکفیر کنند مانند خوارج، کافر می‌داند و حکم آنها را حکم مرتد می‌داند و اگر توبه نکنند، قتل آنها را واجب می‌داند و می‌گوید رافضی‌ها چون *عثمان* را تکفیر می‌کنند، مرتد و کافر هستند و اگر توبه نکنند حکم آنها قتل خواهد بود (همان، ج ۹، ص ۲۱۹). *مالک بن انس* در مورد روافض می‌گوید: رافضیانی که به صحابه کینه می‌ورزند، کافرند؛ زیرا صحابه به ایشان خشم می‌ورزند و هر که صحابه به او خشم بورزند

منابع.....

- ابن ابی‌یعلی، محمدبن، ۱۹۵۲م، *طبقات الحنابلة*، قاهره، مطبعة السنة المحمدية.
- ابن اثیر، علی بن ابی‌الکرم، ۱۹۶۵م، *الکامل فی التاریخ*، بیروت، دار صادر.
- ابن کثیر دمشقی، اسماعیل بن عمر، ۱۳۶۸ق، *تفسیر القرآن الکریم*، بیروت دارالکتب العلمیه.
- اشعری، علی بن اسماعیل، ۱۴۰۰ق، *مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین*، بیروت دارالکتب العلمیه.
- امین، سیدمحسن، ۱۴۰۶ق، *اعیان الشیعه*، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات.
- اندلسی، ابن حزم، بی تا، *الفصل فی الملل و الاهواء و النحل*، قاهره، مکتبه الغانجی.
- بخاری، محمدبن اسماعیل، ۱۴۰۷ق، *صحیح بخاری*، بیروت، دارالقلم.
- بغدادی، عبدالقاهر بن طاهر، ۱۹۴۸م، *الفرق بین الفرق*، بیروت، دارالجیل.
- بهمن پور، محمدسعید، ۱۳۸۶، *اسماعیلیه از گذشته تا حال*، تهران، فرهنگ مکتوب.
- بیرونی، محمدبن احمد، ۱۳۸۶، *الانبار الباقیه عن القرون الخالیه*، تهران، امیرکبیر.
- تفتازانی، سعدالدین، ۱۴۰۹ق، *شرح المقاصد*، قم، شریف الرضی.
- تقفی، ابراهیم بن محمد، ۱۳۷۳، *الغارات*، تهران، عطارد.
- جابری اربابی، علی، ۱۳۹۶، «تکفیر در روایات شیعه؛ حقیقت یا تهمت؟!»، *معرفت*، ش ۲۳۴، ص ۸۲-۶۷.
- حرعاملی، محمدبن حسن، ۱۴۱۴ق، *تفصیل وسائل الشیعه*، قم، مؤسسه آل‌البیت.
- حیدر، اسد، ۱۳۹۲، *امام صادق و مذاهب اهل سنت*، ترجمه حمزه علی شیخ تبار، قم، ادیان و مذاهب.
- خمینی، سیدحسن، ۱۳۸۹، *فرهنگ جامع فرق اسلامی*، تهران، اطلاعات.
- ذهبی، شمس‌الدین، ۱۴۱۹ق، *تاریخ اسلام*، بیروت، دارالکتب العربی.
- شرف‌الدین، عبدالحسین، ۱۹۵۸م، *الفصول المهمه فی تألیف الامة*، تهران، بعثت.
- طبری، محمدبن جریر، ۱۴۰۸ق، *تاریخ طبری*، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- علم‌الهدی، علی بن حسین (سیدمرتضی)، ۱۴۱۳ق، *الفصول المختاره من العیون و المحاسن*، قم، المؤتمر العالمی لالیقه الشیخ المفید.
- مجلسی، محمدباقر، ۱۳۶۲، *بحار الانوار*، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
- مرتضی زبیدی، محمدبن محمد، ۲۰۰۸م، *تاج العروس من جواهر القاموس*، بیروت، دارالفکر.
- مسعودی، علی بن حسین، ۱۹۸۵م، *مروج الذهب و معاون الجوهر*، قم، هجرت.
- مقدسی، ابو عبدالله محمد، ۱۳۸۵، *احسن التقاسیم فی معرفه الاقلیم*، ترجمه علی نقی منزوی، تهران، کوشش.
- مقریزی، احمدبن علی، ۱۴۲۰ق، *الاضاع الاسماع*، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- نجفی، محمدحسن، ۱۳۶۷، *جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام*، قم، جامعه مدرسین.
- نصر اصفهانی، ابازر، ۱۳۹۳، *کتاب شناسی تکفیر*، قم، مؤسسه دارالاعلام.
- نوبختی، حسن بن موسی، ۱۳۵۵ق، *فرق الشیعه*، نجف، المطبعة الحیدریه.
- هیتمی، ابن حجر، ۱۹۹۷م، *الصواعق المحرقة علی اهل الرافضی و الضلال و الردقه*، بیروت، مؤسسه الرساله.

کسانی که پیامبری و امامت و دین و آیین او را نمی‌پذیرند، یعنی تمام مسلمانان غیر طائفه اسماعیلیه، تکفیر می‌شدند و ریختن خون آنها مباح و تصرف اموال آنها جایز تلقی می‌شد.

با این توضیح روشن شد که دامنه تکفیر قرامطه، مانند ازارقه و حنابله بسیار گسترده است و تمام فرقه‌های اسلامی غیر از خودشان را شامل می‌شود و این فرقه تکفیری هم دست به قتل و کشتار بی‌رحمانه مسلمین زدند و اموال آنها را به غارت بردند و به زنان و کودکان آنها نیز رحم نکردند؛ که نمونه آن را تاریخ/ابن‌اثیر آورده است: *ابوطاهر* که بعد از *ابوسعید جنابی* که بنیانگذار دولت قرامطی در بحرین بود، به‌عنوان قدرت‌مندترین و ماجراجوترین حاکم قرامطی، نام خود را در تاریخ ثبت کرد؛ به بصره حمله کرد و شمار زیادی از ساکنان آن را به قتل رساند و به مدت هفده روز در این شهر ماند و هرچه توانست از اموال و زنان و کودکان را با خود به غنیمت برد. او در سال ۳۱۷ قمری به مکه حمله کرد و بعد از کشتن هزاران حاجی، تا چند روز به قتل و غارت مردم مکه پرداخت. وی حجرالاسود را از جای کند و به پایتخت جدید خود، یعنی الاحساء منتقل کرد، تا ظاهراً نشانه از بین رفتن اسلام و آغاز دور هفتم تاریخ باشد (ابن‌اثیر، ۱۹۶۵، ج ۸، ص ۱۴۵ و ۳۰۵).

نتیجه‌گیری

با بررسی انجام‌شده در تاریخ صدر اسلام و سیره رسول خدا ﷺ و امامان معصوم ﷺ به این نتیجه رسیدیم که تکفیر و ترور مسلمانان نه تنها جایز نیست؛ بلکه حرام و ممنوع است. بنابراین تکفیر در مکتب اهل‌بیت ﷺ و تفکر شیعه وجود ندارد؛ ولی در غیر امامیه در مکتب خلفا و سیره خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس و فرقه‌های دیگر، مانند معتزله و اشاعره و اهل حدیث و حنابله تکفیر و ترور، هر دو یافت می‌شود؛ و تکوین و تطور آن را از عصر رسول خدا ﷺ تا قرن پنجم بررسی کردیم و مصادیق بارز و برجسته آن را خوارج و ازارقه و قرامطه یافتیم؛ و به این نتیجه می‌رسیم که گروه‌های افراطی فعلی، به خوارج نهروان و ازارقه افراطی و قرامطه اقتدا می‌کنند، نه به سلف صالح، یعنی پیامبر ﷺ و اهل‌بیت آن حضرت و اصحاب گران‌قدرش. بنابراین باید این گروه‌های افراطی و تکفیری را به‌خوبی شناخت و فریب آنها را نخورد؛ بلکه مانند سپهبد شهید حاج قاسم سلیمانی و جبهه مقاومت، در مقابل آنها ایستاد و اسلام اصیل را از شر این گروه‌ها نجات داد و جان و مال مسلمین را حفظ کرد.